

## دکتر رابرت ونوی، درس ۱۴ پادشاهان

دکتر رابرت ونوی، دکتر پری فیلیس، تد هیلدبرانت، ۲۰۱۲ ©

### ایلیا و الیشع، گاهشماری مطلق

#### د. کار الیاس و الیشع ۲.

اولین ظهور الیاس - اول پادشاهان ۱۷: ۱-۶ (بیوه زن در زریوفات - اول پادشاهان ۱۷: ۷-۲۴) ۱)  
 ما کل جلسه هفته گذشته را به دو نکته فرعی اول تحت عنوان کار الیاس و الیشع اختصاص دادیم. این در صفحه دوم طرح کلی شما، تحت عنوان آخاب است. ۲. د. «عبارت است از»: کار الیاس و الیشع. «۱» عبارت است از: اولین ظهور الیاس، اول پادشاهان ۱۷: ۱-۶. «و» ۲ «عبارت است از: بیوه زن در زریوفات، اول پادشاهان ۱۷: ۷-۲۴. «من عمداً زمان زیادی را صرف این دو بخش کردم» تا سعی کنم یک رویکرد تاریخی رستگاری بخش به آن مطالب را نشان دهم. همانطور که به یاد دارید، من در درجه اول با استفاده از ایده‌های کتاب ام.بی. وانت ویر، *خدای من یهوه است*، که بحثی در مورد الیاس است، کار کردم.

همانطور که اشاره شد، ما در صفحه دوم طرح کلی خود هستیم. راه درازی در پیش داریم و فقط دو جلسه داریم. تصمیم گرفتیم که دیگر در مورد جزئیات بیشتر بحث نکنیم؛ هر چند می‌خواهم چند نکته در پایین «E» بگویم، اما فقط چند نکته. در مورد کار الیاس و الیشع زیاد بحث نخواهم کرد. فقط به بخش صفحه دوم می‌پردازیم. نقش آخاب در نبرد کارکار کمی بعد از آن است.

اما قبل رویارویی الیاس با انبیای بعل در کوه کرمل - اول پادشاهان ۱۸۴ (فرار الیاس از ایزابل) ۳)  
 از انجام این کار، بخش «۳» «این است»: رویارویی الیاس با انبیای بعل در کوه کرمل، اول پادشاهان فکر می‌کنم این احتمالاً آشناترین فصل از تمام روایت‌های الیاس است که در آن آتش از آسمان فرو. «۱۸» می‌ریزد. امشب نمی‌خواهم وقتم را با این بخش بگیرم. سه یا چهار، فرار الیاس است، بلافاصله پس از آن پیروزی در کرمل، زمانی که ایزابل الیاس را تهدید می‌کند. او از ترس جانش فرار می‌کند و به کوه هوریب، که همان کوه سینا است، می‌رود و این در اول پادشاهان ۱۹: ۱-۸ آمده است.

سپس «۵» «می‌شود»: الیاس در کوه هورب. «من الیاس در کوه هورب - اول پادشاهان ۱۹: ۱-۱۸. ۵. فقط می‌خواهم چند نکته کوتاه در آنجا بیان کنم؛ این اول پادشاهان ۹: ۱-۱۸ است. به یاد دارید وقتی او به هورب می‌رسد: وزیدن باد، زلزله، آتش و سپس صدای آرام و ملایمی وجود دارد. من فکر می‌کنم هدف

از این کار این است که الیاس بفهمد که خدا همیشه به روش‌های خارق‌العاده عمل نمی‌کند.

ایلیا بسیار دلسرد است. البته، خدا در کوه کرمل به شیوه‌ای بسیار تماشایی عمل کرد. اما وقتی خدا باد، آتش و زلزله را از مقابل او عبور می‌دهد، در آیه ۱۱ آنجا می‌خوانید: «خداوند فرمود: بیرون برو و در کوه در حضور خداوند بایست، زیرا خداوند در شرف عبور است.» سپس باد شدید و قدرتمندی کوه‌ها را از هم پاشید و صخره‌ها را در مقابل خداوند خرد کرد، اما خداوند در باد نبود. پس از باد زلزله‌ای رخ داد، اما خداوند در زلزله نبود. پس از زلزله آتشی آمد، اما خداوند در آتش نبود. و پس از آتش زمزمه‌ای آرام آمد. وقتی ایلیا آن را شنید، ردایش را بر صورتش کشید و بیرون رفت و در دهانه «غار ایستاد. سپس صدایی به او گفت:» ای ایلیا، اینجا چه می‌کنی؟

اگر آن زمان در بوته سوزان را به یاد داشته باشید و به زمان موسی برگردید، خدا در آتش درون بوته بود. در طول تجلی خدا بر اسرائیل در کوه سینا، او در رعد و برق - این تجلیات قدرتمند خود - حضور داشت. اما در اینجا این پدیده‌های دیدنی و جذاب نیستند که خدا در آنها حضور داشت، بلکه در صدای آرام و ملایم او بود.

کاری که خداوند انجام می‌دهد این است که به الیاس مأموریت می‌دهد تا به اسرائیل بازگردد و سه کار انجام دهد. و فکر می‌کنم ارزش توجه به این سه کار را دارد. آیه ۱۵ می‌گوید: «خداوند به او گفت: از راهی که آمده‌ای برگرد. وقتی به آنجا رسیدی، حزائیل را به عنوان پادشاه بر آرام مسح کن.» این شماره یک است. و دوم این است: «بیهو پسر نمشی را به عنوان پادشاه اسرائیل مسح کن.» و سوم این است: «الیشع پسر شافاط را از آبل محوله مسح کن تا جانشین تو به عنوان پیامبر شود.» بنابراین سه کاری که به الیاس گفته شد انجام دهد این است که حزائیل را مسح کند، بیهو را مسح کند و الیشع را مسح کند.

حال وقتی در روایت پادشاهان جلوتر می‌رویم، متوجه می‌شویم که این سه کار انجام شده الف (مسح الیشع است، اما شاید نه به شیوه‌هایی که از این مأموریتی که الیاس در اینجا به او داده شده است، انتظار داشته باشید. می‌خواهم به جلو نگاه کنم و فقط به روش‌هایی که این موارد انجام شده‌اند اشاره کنم. اولین موردی که به انجام رسید، آخرین موردی بود که ذکر شد و آن مسح الیشع برای جانشینی الیاس است. بقیه موارد پس از آن انجام شدند. و شما تحقق آن را در دوم پادشاهان ۲ می‌بینید، و از آنجایی که من قصد ندارم بیشتر در مورد زندگی و خدمت الیشع بحث کنم، می‌توانید به دوم پادشاهان ۲ نگاه کنید. فصل ۲ جایی است که الیاس به آسمان برده می‌شود. به نظر می‌رسد الیشع از عزیمت قریب‌الوقوع الیاس آگاه است. در آیه دوم، الیاس به الیشع می‌گوید: «اینجا بمان؛ خداوند مرا به بیت‌ئیل فرستاده است.» اما الیشع گفت: «به حیات خداوند و به حیات تو سوگند، تو را ترک نخواهم کرد.» پس آنها به بیت‌ئیل رفتند. و از بیت‌ئیل به اریحا رفتند. در آیه ۶، الیاس به او گفت: «اینجا بمان؛ خداوند مرا به اردن فرستاده است.» و او پاسخ داد:

به حیات خداوند و به حیات تو سوگند، تو را ترک نخواهم کرد «پس آن دو به راه خود ادامه دادند و ایلیا»  
آب اردن را با ردای خود شکافت و آنها به راه خود ادامه دادند.

سپس در آیه ۹، می‌خواهم به آیه ۹ توجه کنید: «به من بگو، قبل از اینکه از تو گرفته شوم، چه کاری می‌توانم برایت انجام دهم؟» «الیشع پاسخ داد:» بگذار دو برابر روح تو را به ارث ببرم «. الیشع گفت:» تو چیز دشواری خواسته‌ای، اما اگر وقتی از تو گرفته می‌شوم مرا ببینی، از آن تو خواهد بود - در غیر این صورت، نخواهد بود «سوال این است: الیشع وقتی می‌گوید:» بگذار دو برابر روح تو را به ارث ببرم «چه درخواستی داشت؟ من فکر نمی‌کنم الیشع درخواست کند که دو برابر ایلیا مؤثر یا دو برابر بهتر باشد. من فکر می‌کنم عبارت «دو برابر» مربوط به قوانین ارث در اسرائیل است که در آن پسر بزرگتر سهم دو برابر را دریافت می‌کرد. و من فکر می‌کنم چیزی که الیشع با استفاده از این اصطلاح درخواست می‌کند، جانشینی الیاس است. و الیشع می‌گوید:» تو چیز دشواری خواسته‌ای، اما اگر وقتی از تو گرفته می‌شوم مرا ببینی، از آن تو خواهد بود «. البته، الیشع او را دید، و هنگامی که الیاس به آسمان برده شد، الیشع ردای او را بر دوش گرفت. او به اردن بازگشت و رودخانه برای او شکافته شد، همانطور که قبلاً برای الیاس انجام شده بود. به نظر می‌رسد این نشانه‌ای است که او در واقع جانشین است.

این تحقق آن مأموریت سوم به الیاس برای مسح الیشع به عنوان جانشین او به عنوان پیامبر است. اما این دقیقاً به معنای واقعی کلمه انجام نشد، به این معنا که هیچ سابقه‌ای از ریختن روغن بر الیشع و مسح او به آن معنا وجود ندارد. اما مطمئناً در این توالی وقایع، الیشع به عنوان جانشین الیاس نشان داده شده است.

آیه دیگری در این فصل وجود دارد که می‌خواهم توجه شما را به آن جلب کنم، و آن آیه عروج الیاس است. وقتی الیاس در گردباد به آسمان برده شد، می‌خوانید که ارابه‌ای آتشین ظاهر شد و اسب‌هایی از ۱۲ آتش ظاهر شدند که آن دو را از هم جدا کردند و الیاس در گردباد به آسمان رفت. اما آیه ۱۲ می‌گوید: الیشع این را دید و فریاد زد: پدر من! پدر من! ارابه‌ها و سواران اسرائیل! و الیشع دیگر او را ندید «.» این عبارت، «پدر من، پدر من! ارابه‌ها و سواران اسرائیل «. او در مورد چه چیزی صحبت می‌کند؟ فکر می‌کنم این عبارت اغلب اشتباه فهمیده می‌شود - فکر نمی‌کنم این عبارت ارتباط مستقیمی با آن اسب‌ها و ارابه‌های آتشی که او را به آسمان بردند داشته باشد - حداقل نه مستقیماً. البته، از این نظر در متن به هم نزدیک می‌شوند. اما معنی آن چیست؟ او چه می‌گوید؟ فکر می‌کنم چیزی که او می‌گوید این است: «ایلیا، تو قدرت یا سنگر ملت هستی «. ببینید، ایلیا به آسمان برده می‌شود و الیشع فریاد می‌زند:» پدر من! پدر من! ارابه‌ها و سواران اسرائیل «! ایلیا ارابه‌ها و سواران اسرائیل بود. البته نه به معنای فیزیکی کلمه، اما

قدرت اسرائیل در تشکیلات نظامی آنها نبود. قدرت اسرائیل در وفاداری آنها به خداوند و اعتماد آنها به خداوند و اطاعت آنها از خداوند بود. و ایلیا مردم را به اطاعت و وفاداری به عهد فرا می‌خواند. بنابراین ایلیا سنگر بود - قدرت ملت، اربابها و سواران اسرائیل. فکر می‌کنم واضح است که نکته همین است. واقعاً هیچ ارتباط مستقیمی با اربابهایی که او را به آسمان بردند، ندارد. فکر می‌کنم واضح است که نکته همین است، زیرا همین مطلب بعداً در مورد الیشع گفته می‌شود.

وقتی او می‌میرد، اگر به دوم پادشاهان ۱۴:۱۳ نگاه کنید، می‌خوانید: «و الیشع از بیماری که از آن درگذشت رنج می‌برد. یهو آتش، پادشاه اسرائیل، به عیادت او رفت و بر او گریست.» و او چه می‌گوید؟ او فریاد زد: «پدر من! پدرم! اربابها و سواران اسرائیل!» و الیشع با همین عبارت توصیف شده است، و البته، الیشع با اربابها به آسمان برده نشد. و بنابراین به نظر می‌رسد که اهمیت این عبارت همین است، و مطمئناً ایده‌ی مهمی است.

قدرت اسرائیل به تشکیلات نظامی‌اش وابسته نبود؛ قدرت اسرائیل در اطاعتش از عهد بود. الیاس کسی بود که اسرائیل را به اطاعت از عهد فرا می‌خواند. او کسی بود که به معنای واقعی کلمه، قدرت ملت بود، نه تعداد اربابها. بسیار خوب، اما این دوم پادشاهان ۲ است. این تحقق یا انجام سومین وظیفه از آن سه وظیفه‌ای است که به الیاس داده شده بود.

در دوم پادشاهان ۸، آیات ۷-۱۵، شما به انجام اولین وظیفه از آن سه وظیفه ب (مسح حزائیل سوری می‌رسید، و آن مسح حزائیل است. در دوم پادشاهان ۸ - البته، این کار توسط خود الیاس انجام نمی‌شود، بلکه توسط جانشین او الیشع انجام می‌شود. در دوم پادشاهان ۸، آیه ۷ و پس از آن، می‌خوانید: «الیشع به دمشق رفت و بنهدد، پادشاه آرام، بیمار بود. وقتی به پادشاه خبر دادند که مرد خدا به اینجا آمده است، به حزائیل گفت: «هدیه‌ای با خود بردار و به ملاقات مرد خدا برو. از طریق او با خداوند مشورت کن؛ از او بپرس: آیا از این بیماری شفا خواهم یافت؟» «حزائیل به ملاقات الیشع رفت و چهل بار شتر از بهترین کالاهای دمشق را به عنوان هدیه با خود برد. او وارد شد و در مقابل او ایستاد و گفت: «پسرت بنهدد، پادشاه آرام، مرا فرستاده است تا بپرسم: آیا از این بیماری شفا خواهم یافت؟» «الیشع پاسخ داد: «برو و به او بگو: مطمئناً شفا خواهی یافت.» با این وجود، خداوند به من نشان داده است که او در واقع خواهد مرد.» او با نگاهی خیره به او خیره شد تا اینکه حزائیل خجالت کشید. سپس مرد خدا شروع به گریه کرد. چرا سرورم گریه می‌کند؟ «حزائیل پرسید. او پاسخ داد: «چون می‌دانم چه بلایی سر بنی اسرائیل خواهد آورد. دژهایشان را به آتش خواهی کشید، جوانانشان را با شمشیر خواهی کشت، کودکانشان را به زمین خواهی کوبید و شکم زنان باردانشان را پاره خواهی کرد.» حزائیل گفت: «چطور ممکن است بندهات، که فقط یک سگ است، چنین کاری انجام دهد؟» الیشع پاسخ داد: «خداوند به من نشان داده است

که تو پادشاه ارام خواهی شد.» سپس حزائیل الیشع را ترک کرد و نزد اربابش بازگشت. وقتی بنهدد پرسید: «الیشع به تو چه گفت؟» «حزائیل پاسخ داد:» او به من گفت که مطمئناً بهبود خواهی یافت.» اما روز بعد پارچه‌ای ضخیم برداشت، آن را در آب خیس کرد و روی صورت پادشاه پهن کرد تا او بمیرد. «سپس حزائیل جانشین او شد و پادشاه شد»

بنابراین، دوباره، شما اجرای این کار را با مسح رسمی حزائیل ندارید، اما الیشع به حزائیل می‌گوید: «خداوند به من وحی کرده است که تو پادشاه خواهی شد.» سپس حزائیل خود را موظف به ترور بن حداد می‌کند و موفق می‌شود. حزائیل یک ستمگر بر اسرائیل بود، زیرا حزائیل در زمان سوری‌ها به بسیاری از بخش‌های شمالی اسرائیل در زمان‌های بعدی حمله کرد. اما این در واقع تحقق وظیفه دوم است.

الیشع یکی از پسران انبیا را مأمور می‌کند تا بیهو را به عنوان پادشاه اسرائیل مسح کند - دوم (۳) مورد سوم، دوم پادشاهان ۹ است. در اینجا الیشع یکی از پسران انبیا را مأمور می‌کند تا پادشاهان ۹ برود و بیهو را به عنوان پادشاه اسرائیل مسح کند. و شما در مورد آن در فصل ۹ می‌خوانید - به آیه ۳ توجه کنید - الیشع می‌گوید: «پس ظرف را بردار و روغن را بر سرش بریز و بگو: خداوند چنین می‌گوید: من تو را به عنوان پادشاه اسرائیل مسح می‌کنم.» سپس در را باز کن و فرار کن؛ معطل نکن!» و تا آیه ۱۳، شرح انجام آن را دارید. سپس بیهو علیه یورام، که در آن زمان پادشاه بود، توطئه می‌کند، و آن انقلاب بسیار مهم بیهو را دارید که در آن یورام و همچنین اخزیا را می‌کشد. سپس او پرستش بعل را از بین می‌برد و سلسله جدیدی را در شمال تأسیس می‌کند. و این، انجام سومین وظیفه از آن وظایف است. بیایید ببینیم، همه اینها تحت فرمان الیاس در حوریب بود. سه وظیفه که در حوریب به او داده شد، و سپس متعاقباً نحوه انجام آن سه کار را می‌بینیم.

حال، همانطور که اشاره کردم، قصد ندارم ه نقش اخاب در نبرد کارکر و مرگ او اندکی پس از آن بقیه این نکات فرعی را تحت فرمان الیاس و الیشع مورد بحث قرار دهم. بیایید به «تحت فرمان اخاب برویم». نقش اخاب در نبرد کارکر و مرگ او اندکی پس از آن. «مطمئنم همه ما با این واقعیت آشنا هستیم که پادشاهی شمالی در سال ۷۲۲ قبل از میلاد به دست آشوریان به تبعید رفت. آشوریان به پادشاهی شمالی حمله کردند و آن را در سال ۷۲۲ فتح کردند. این زمان، زمان زیادی از زمان اخاب است. اما قبل از سال ۷۲۲، پادشاهان متعدد اسرائیلی با آشوریان درگیر شدند - به عبارت دیگر، قبل از سقوط سامره در سال ۷۲۲، سابقه طولانی مبارزه بین پادشاهی شمالی و آشوریان وجود دارد.

اخاب اولین اسرائیلی است که نامش در نوشته‌های آشوری ذکر شده است و این اشاره توسط

شلمانسر سوم صورت گرفته است که در یکی از کتیبه‌های خود می‌گوید که او ائتلافی از پادشاهان را در نیردی در رودخانه اورانتس شکست داده است. رودخانه اورانتس در شمال غربی سوریه است. در آن منطقه، شلمانسر می‌گوید که او ائتلافی از پادشاهان را در نیردی در آنجا شکست داده است که یکی از آنها اخاب بوده است. از او به عنوان کسی که به آن ائتلاف پادشاهان نیرو داده است، نام برده شده است. شلمانسر می‌گوید: «خاب اسرائیلی ۲۰۰۰ ارابه و ۱۰۰۰۰ سرباز پیاده به ائتلاف کمک کرد. حداد-عازر دمشق ۷۰۰ ارابه و ۷۰۰ سواره نظام کمک کرد.» بنابراین می‌بینید که پادشاه دمشق به طور قابل توجهی کمتر از اخاب کمک کرد. حال، این یک نبرد مهم است؛ با این حال، در عهد عتیق ذکر نشده است. در روایت اخاب در عهد عتیق، هیچ اشاره‌ای به آن نشده است.

مسائل مربوط به گاهشماری و نبرد قرقر

اما این یک رویداد مهم است زیرا اگرچه به آن اشاره نشده است، اما با روش خاصی از محاسبه و استدلال، به یک رویداد نسبتاً مهم برای تعیین تاریخ‌های مطلق برای گاهشماری پادشاهان عبری تبدیل می‌شود. منظور من از این حرف این است: ما در متن عهد عتیق تاریخ‌های نسبی داریم - می‌دانیم که یک پادشاه خاص چند سال سلطنت کرد، و پادشاه بعدی ۱۵ سال، و پادشاه بعدی ۳ سال، و پادشاه بعدی ۴۰ سال. بنابراین ما می‌دانیم که هر یک از این پادشاهان چه مدت به ترتیب، پشت سر هم، در شمال و جنوب سلطنت کرده‌اند. اما سوال این است که تا جایی که به یک گاهشماری مطلق مربوط می‌شود، در چه نقطه‌ای می‌توانید گاهشماری نسبی را که در کتاب پادشاهان پیدا می‌کنید به چیزی وصل کنید که تاریخ ثابتی برای یک گاهشماری مطلق به شما بدهد؟ بنابراین می‌توانید بگویید انقلاب یهو که چند دقیقه پیش در مورد آن صحبت کردیم، مربوط به سال ۸۴۱ قبل از میلاد است. خوب، از کجا می‌دانیم که سال ۸۴۱ است؟ چگونه می‌توانیم برای چنین چیزهایی یک تاریخ مطلق به دست آوریم؟

خیلی وقت پیش، در ابتدای دوره از شما خواستم مقاله جی. بارتون بین در *دایره‌المعارف*

*کتاب مقدس زونروان را بخوانید*. فکر می‌کنم تا حدودی با برخی از مشکلات و ایده‌های گاهشماری آشنا شدید. همچنین، اکنون به ویژه در این بخش‌های پایانی مطالعه با این موضوع مواجه می‌شوید، زیرا برخی از مشکلات واقعی در مورد پادشاهان بعدی تا حد تاریخ‌گذاری است. من خیلی نگران این نیستم که شما تمام آن استدلال‌ها را تا جزئیات دنبال کنید - پیچیده است، و شما واقعاً باید روی آن کار کنید تا حتی بحث تفسیر کتاب مقدس مفسر را دنبال کنید. اجازه دهید حدود یک صفحه از کتاب «گاهشماری پادشاهان عبری» نوشته ادوین آر. تیل را در مورد نبرد قرقر یا کارکار و اهمیت آن برای تاریخ‌گذاری مطلق دوره پادشاهی برایتان بخوانم. در صفحه ۲۹ -

ضمناً، این کتاب نوعی عمومی‌سازی و خلاصه‌ای از اثر بزرگتر او، *اعداد اسرارآمیز پادشاهان عبری*، است و او آن را به نوعی در این کتاب کوچک خلاصه کرده است که متأسفانه اکنون دیگر چاپ نمی‌شود - اما فکر می‌کنم چیز بسیار مفیدی است. اما در صفحه ۲۹ او این را می‌گوید: «اهمیت اصلی در تعیین تاریخ پادشاهان در آشور، فهرست اپونیم آشوری است.» شما با این اصطلاح مواجه می‌شوید؛ فهرست اپونیم آشوری. این فهرستی از مقامات مهم است که سال‌ها به نام آنها نامگذاری شده‌اند. این یک رسم برای آشوری‌ها بود. رسم ما این است که یک تاریخ دوره‌ای ارائه دهیم؛ این سال ۲۰۱۲ در قرن بیست و یکم است. آشوری‌ها برای سال نامی انتخاب می‌کردند و نام یک پادشاه یا مقام عالی‌رتبه یا یک شخص شناخته شده را انتخاب می‌کردند و فقط نام او را به یک سال اختصاص می‌دادند. این نام یک اپونیم است. و بنابراین شما این فهرست نام‌های مستعار از همه این نام‌ها را دارید و هر نام نمایانگر یک سال است. این فهرست نام‌های مستعار آشوری است.

به نقل از تیله: «این فهرستی از مقامات مهم فهرست نام‌های مستعار آشوری ۸۹۲-۶۴۸ پیش از میلاد است که سال‌ها به نام آنها نامگذاری شده‌اند. رسم بر این بود که هر سال را به نام یکی از مقامات دولتی نامگذاری می‌کردند. این ممکن است پادشاه، سپهبد، رئیس ساقیان، پیشکار ارشد یا جوان‌ترین فرد یک استان آشوری باشد. مردی که سال به نام او نامگذاری می‌شد، نام مستعار بود. و سال، سال نام مستعار بود. بنابراین، اگر فهرستی متوالی از نام‌های مستعار داشته باشیم، فهرستی متوالی از سال‌های آشوری داریم. این واقعیت که آشوریان فهرست‌های نام‌های مستعار را حفظ می‌کردند، در بازسازی دقیق تاریخ آشور از اهمیت زیادی برخوردار است. چنین فهرست‌هایی برای سال‌های ۸۹۲ تا ۶۴۸ وجود دارد.» این یک دوره زمانی طولانی است - اینها فهرست‌های طولانی از نام‌ها برای هر سال هستند، از ۸۹۲ تا ۶۴۸.

و این سال‌ها بخش زیادی از دوره سلطنت‌های عبری را پوشش می‌دهند. نکته جالب توجه در « میان فهرست نام‌های مستعار، تعداد لوح‌هایی است که نه تنها نام‌های مستعار، بلکه عناوین و موقعیت‌های آنها و رویدادهای اصلی در طول نام‌های مستعار مختلف را نیز ارائه می‌دهند. چنین فهرست‌هایی از سال ۸۵۳ تا ۷۰۳ در دسترس هستند، بنابراین شما نه تنها این فهرست نام‌های مستعار را دارید، بلکه رویدادهای مهمی را نیز دارید که در این سال‌ها - از ۸۵۳ تا ۷۰۳ - رخ داده‌اند. و اینها چیزی را تشکیل می‌دهند که به آن قانون نام‌های مستعار آشوری می‌گویند، بنابراین سالی که اور سادالو، فرماندار لوزانو، نام مستعار بود - ببینید، این یک سال نام مستعار خواهد بود - اور سادالو نام سال خواهد بود. و او فرماندار این مکان بود. اما برای سالی که اور سادالو نام مستعار بود، در این گزارش آمده است: «در شهر آشور شورش رخ داد. در ماه سمنو، خورشیدگر فتگی رخ داد. محاسبات نجومی این تاریخ

را ۱۵ ژوئن ۷۶۳ تعیین کرده است زیرا در آن ذکر شده است که در سال او این کسوف رخ داد . محاسبات نجومی می‌تواند به ما بگوید که آن چه سالی بوده است، اما از نظر معاصر و ریاضی، می‌توانید به عقب برگردید و تاریخ را تعیین کنید . این نمادگذاری برای گاهشماری آشوری از ارزش بی‌حد و حصری برخوردار است . از آنجایی که تاریخ اور سادلو در سال ۷۶۳ تأسیس شده است، هر نام دیگری در این فهرست را نیز می‌توان به همین ترتیب تعیین کرد .

بنابراین می‌بینید، آنها از این تاریخ به عقب و جلو می‌روند و می‌گویند که این چه سالی است . بنابراین، البته، می‌توانید آن سال را به یک کسوف ربط دهید . به این ترتیب است که ما برای هر سال در تاریخ آشور از ۸۹۲ تا ۶۴۸ تاریخ‌های مطلق و قابل اعتمادی داریم، زیرا می‌توانید از آن محاسبه نجومی به فهرست نام‌ها (اپونیم) استفاده کنید و از آن تاریخ‌های ثابتی را برای کل این فهرست سال‌ها در اسناد آشوری به دست آورید .

حال برگردیم به این موضوع: «اهمیت عمده‌ای برای تعیین نام پادشاهان عبری، سال‌های همنام خاصی است که در آن‌ها ارتباط با آشوریان و اسرائیل صورت گرفته است . یکی از این سال‌ها، همنامی دایان آشور است . تاریخ ۸۵۳ از آن سال همنام است . ششمین سال شلمنسر سوم که در آن او در نبرد قرقر در امپراتوری مدیترانه علیه گروهی از پادشاهان غربی جنگید و یکی از آن‌ها، اخاب اسرائیل، نامگذاری شده است . بنابراین می‌دانیم که اخاب در ۸۵۳ زنده بوده است . دوازده سال بعد، در همنامی ادد ممانی، که ۸۴۱ است، هجدهمین سال شلمنسر سوم، سوابق آشوری می‌گویند که شلمنسر از پادشاه ایا-آئو که حاکم اسرائیل بود، خراج دریافت می‌کرد . محققان مدت‌هاست که این پادشاه را بیهوش‌شناسایی کرده‌اند . بنابراین، در سال ۸۴۱، تاریخ کلیدی در گاهشماری اسرائیلی ثبت شد . طبق گاهشماری آشوری، ۱۲ سال بین سال ششم ..فاصله بود . شلمنسر در سال ۸۵۳، زمانی که در قرقر با اخاب جنگید؛ و طبق گاهشماری عبری، بین مرگ اخاب و جانشینی یهو نیز ۱۲ سال فاصله بود . یعنی دو سال رسمی یا یک سال واقعی برای اخاب و ۱۲ سال رسمی یا ۱۱ سال واقعی برای یورام . بنابراین، ۸۵۳ را برای سال مرگ اخاب و ۸۴۱ را به عنوان سالی که یهو سلطنت خود را آغاز کرد، داریم . که همچنین به این معنی است که نبرد قرقر به دلیل ۱۲ سال باید در آخرین سال زندگی اخاب باشد . اما این به شما دو تاریخ ثابت در گاهشماری اسرائیلی می‌دهد . البته، وقتی این تاریخ‌های ثابت را به دست آوردید، می‌توانید در سیستم گاهشماری پادشاهان برای به دست آوردن تاریخ‌های دیگر کار کنید . و اینها واقعاً قلاب‌هایی هستند که گاهشماری عهد عتیق بر آنها استوار است .

تنها راهی که می‌توانید به تاریخ خروج برگردید این است که از این نقاط به سال چهارم سلطنت سلیمان (اول پادشاهان ۶:۱) (که ۴۸۰ سال پس از خروج بود، برگردید، بنابراین در ۴۸۰ سال به خروج برمی‌گردید . و سپس از خروج باید پیوندهای زندگی ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یوسف را ردیابی کنید و

اساساً آن گاهشماری‌ها را تا پدرانشان به کار ببرید. و البته، می‌توانید آنها را با استفاده از داده‌های داخلی کتاب مقدس به ابراهیم برگردانید. نمی‌توانید زودتر از ابراهیم را پیدا کنید زیرا تاریخ کافی برای محاسبات گاهشماری ندارید. بنابراین شاید این کمی به گاهشماری کمک کند.

می‌دانم که اشاره کردم که در اینجا تحت فرماندهی آخاب، این نبرد قرقر است که به مرگ آخاب همین دلیل به یک رویداد نسبتاً مهم در تاریخ عهد عتیق تبدیل می‌شود، علیرغم اینکه در عهد عتیق به آن اشاره نشده است. حالا، در مورد مرگ آخاب، به نظر می‌رسد که اوضاع در آن سال آخر زندگی‌اش باید سریع پیش رفته باشد، چون او عضو ائتلافی از پادشاهان است و با آشوریان می‌جنگد؛ اما یادتان هست که چطور مرد - او وقتی با یهوشافاط رفت تا با کسی بجنگد که احتمالاً عضو دیگری از آن ائتلاف بود. او با بن حداد - پادشاه وقت دمشق - جنگید. اول پادشاهان ۲۲ است. نمی‌دانم اسمش را آوردیم یا نه، اما او پادشاه آرام بود.

را بخوانید: «پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا، به راموت جلعاد رفتند. پادشاه آیه ۲۹ اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من با لباس مبدل وارد جنگ می‌شوم، اما تو لباس سلطنتی خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل لباس مبدل پوشید و به جنگ رفت. پادشاه آرام به سی و دو فرمانده اربه خود دستور داده بود: «با هیچ کس، چه کوچک و چه بزرگ، جز با پادشاه اسرائیل نجنگید.» وقتی فرماندهان اربه‌ها یهوشافاط را دیدند، فکر کردند: «مطمئناً این پادشاه اسرائیل است.» پس برگشتند تا به او حمله کنند، اما وقتی یهوشافاط فریاد زد، فرماندهان اربه‌ها دیدند که او پادشاه اسرائیل نیست و از تعقیب او دست کشیدند. اما کسی به طور تصادفی کمان خود را کشید و به پادشاه اسرائیل بین دو زره‌اش زد. «و سپس او مرد. من فکر کردم بن حداد است، اما به نظر نمی‌رسد که در این فصل از او نامی برده شده باشد.

اما در فصل ۲۰، آیه ۱، بنهدد به سامره حمله می‌کند. من فکر می‌کنم که این همان کسی است که این کار را کرد. اول پادشاهان ۱: ۲۲ می‌گوید: «سه سال بین آرام و اسرائیل جنگی نبود.» اما در سال سوم، آخاب با یهوشافاط علیه دمشق متحد می‌شود.

اما در هر صورت، به نظر می‌رسد اتفاقی که افتاده این است که شاید آخاب سعی دارد انتقام عدم موفقیت خود در برابر شلمنصر را بگیرد. شلمنصر در آن نبرد در سال ۸۵۳، آن نبرد قرقر، ادعای پیروزی می‌کند، اما اینکه چقدر می‌توانید به گفته‌های او اعتماد کنید، قطعاً جای سوال دارد. به نظر نمی‌رسد که پیروزی چشمگیری حاصل شده باشد - او پایین نیامد و سرزمینی را در جنوب اشغال نکرد. اما مطمئناً او باید این ائتلاف را پس زده باشد. اما هر اتفاقی که در آنجا افتاد، ممکن است دمشق را تضعیف کرده باشد و آخاب را قادر ساخته باشد که فکر کند: «خب، من حداقل می‌توانم بخشی از سرزمینی را که دمشق از اسرائیل گرفته است، پس بگیرم. ما سلطنت جلعاد را به دست خواهیم آورد.»

بنابراین به نظر می‌رسد که در آن سال، اخاب به یهوشافاط پیوست و آنها به نیروهای بن حداد حمله کردند تا راموت جلعاد را پس بگیرند. علیرغم هشدار میکایای نبی که نادیده گرفته شد، دقیقاً همان چیزی که میکایا گفته بود اتفاق خواهد افتاد، اتفاق افتاد: اخاب کشته شد.

بسیار خوب، بیایید به پایین صفحه دوم و سپس به بالای صفحه سوم پسران اخاب الف (اخزیا ۳. برویم). پسران اخاب «- و توجه دارید که من دو نکته فرعی دارم: او دو پسر دارد که حکومت کردند - اخزیا و یهورام. ابتدا، اخزیا در اول پادشاهان ۲۲:۴۰، سپس دوم پادشاهان ۱:۱۸؛ و این در دوم تواریخ نیز به همین شکل آمده است. در اول پادشاهان ۲۲:۵۱، پس از مرگ اخاب، می‌خوانید که ۲۰:۲۵-۳۷ اخزیا در هفدهمین سال سلطنت یهوشافاط در یهودا شروع به سلطنت کرد و دو سال سلطنت کرد. این سلطنت کوتاهی بود. او سیاست‌های پدرش اخاب را ادامه داد». او آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، به جا آورد، زیرا از راه پدر و مادرش و از راه پربعام پسر نباط که اسرائیل را به گناه کشاند، پیروی کرد. «آیه ۵۳:» او بعل را خدمت و پرستش کرد و خشم یهوه، خدای اسرائیل را برانگیخت، همانطور که پدرش کرده بود.

حالا، چند چیز دیگر هم در مورد او می‌دانیم - او تلاش کرد تا با یهوشافاط اتحاد کشتیرانی برقرار کند؛ فکر می‌کنم در تکلیف هفته‌ی گذشته در مورد این موضوع خوانده‌اید. این اتحاد با نابودی آن کشتی‌ها به فاجعه ختم شد. این در اول پادشاهان ۲۲:۴۸ آمده است: «و یهوشافاط ناوگانی از کشتی‌های تجاری ساخت». برای رفتن به اوفیر برای طلا، اما آنها هرگز حرکت نکردند - آنها در عصیون جابر غرق شدند. آیه ۴۹: «در آن زمان، اخزیا پسر اخاب به یهوشافاط گفت: 'بگذار مردان من با مردان تو حرکت کنند، اما یهوشافاط امتناع کرد.' اخزیا درگذشت - و این موضوع در کتاب دوم پادشاهان - پس از سقوط از پشت بام خانه‌اش با آن همپوشانی دارد. و در آنجا بود که او به بعل اکرون فرستاد تا ببیند آیا بهبود می‌یابد یا خیر. او با الیاس روبرو می‌شود، زیرا او به دنبال آن وحی از یک خدای بت‌پرست است و به او گفته می‌شود که خواهد مرد. و این در فصل اول دوم پادشاهان است. او پسری نداشت؛ شما این را در آیه ۱۷ از دوم پادشاهان ۱ می‌خوانید. پس او طبق کلام خداوند که الیاس گفته بود، مرد. چون اخزیا پسری نداشت، یورام در سال دوم سلطنت یهورام پسر یهوشافاط، پادشاه یهودا، جانشین او شد. بنابراین او پسری نداشت و برادرش، یورام، که او نیز پسر اخاب است، جانشین او شد.

بنابراین، "ب"، "یورام، دوم پادشاهان 3: 1-9: 25". دلیل ب (یورام - دوم پادشاهان 3: 1-9: 25) اینکه تا اینجا پیش رفتیم این است که شما مطالب زیادی در مورد الیشع و روایات الیشع در اینجا وارد کرده‌اید. اما یورام پسر دیگری از اخاب بود و در آیه 2 از فصل 3 می‌خوانید که "او در نظر خداوند پلید

عمل کرد، اما نه مانند پدر و مادرش "به نظر می‌رسد که یورام نسبت به اخاب و اخازیا پیشرفتی داشته است". او از سنگ مقدس بعل که پدرش ساخته بود، دست کشید. با این حال، به گناهان یربعام پسر نباط که اسرائیل را به ارتکاب آنها واداشته بود، پایبند ماند. او از آنها روی برنگرداند "بنابراین او از آن سنگ مقدس بعل دست کشید، اما همچنان از پرستش دروغین یربعام پیروی کرد

او از یهوشافاط و پادشاه ادوم دعوت کرد تا در جنگ با موآب که علیه کنترل پادشاهی شمالی شورش کرده بود، به او بپیوندند. شما این موضوع را در آیه ۱ از فصل ۱ کتاب دوم پادشاهان می‌خوانید: پس از مرگ اخاب، موآب شورش کرد «...و به همین ترتیب در فصل ۳ می‌بینید که یهورام از «یهوشافاط و پادشاه ادوم دعوت می‌کند تا در جنگ با موآب به او کمک کنند و آنها در آن نبرد موفق می‌شوند. اما بعداً، در نبرد دیگری که اخازیا از یهودا به آنها علیه سوری‌ها پیوست، او زخمی می‌شود - این دوم پادشاهان ۸:۲۹ است. آیه ۲۸ می‌گوید: «اخازیا به همراه یورام پسر اخاب برای جنگ با حزائیل، پادشاه ارام، به راموت جلعاد رفت. ارامیان یورام را زخمی کردند. بنابراین پادشاه یورام به یزرعیل بازگشت تا از زخم‌هایی که ارامیان در نبردش با حزائیل، پادشاه ارام، در راموت به او وارد کرده بودند، بهبود یابد. سپس اخازیا پسر یهورام پادشاه یهودا به یزرعیل رفت تا یورام پسر اخاب را ببیند زیرا زخمی شده بود.» بنابراین او پس از آن نبرد علیه سوری‌ها برای بهبودی به یزرعیل می‌رود، اما در حالی که آنجاست، بیهو به او حمله می‌کند. این همان چیزی است که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم، جایی که آن پسر پیامبر به بیهو گفته بود که باید پادشاه شود. بیهو سپس علیه یورام توطئه می‌کند و یورام می‌آید و او را می‌کشد و اخازیا همزمان کشته می‌شود. این یک رویداد مهم است زیرا هم پادشاه شمال و هم پادشاه جنوب به طور همزمان - ۸۴۱ سال قبل از میلاد، به دست بیهو کشته می‌شوند.

بسیار خوب، «در برگه شما این است»: «یهودا در زمان ه. یهودا در زمان یهوشافاط و یهورام یهوشافاط و یهورام»، که تقریباً موازی با سلسله عمری در اسرائیل است. بنابراین به پادشاهی جنوبی یهودا می‌رویم. به هر حال، می‌بینید که با سلسله عمری موازی است. یهودا در زمان یهوشافاط و یهورام تقریباً موازی با سلسله عمری است، بنابراین «از نظر زمانی واقعاً با» «موازی است. ما فقط باید به عقب و جلو حرکت کنیم. ما در تاریخ به جلو می‌رویم و به پادشاهی شمالی می‌رسیم، سپس به پادشاهی جنوبی برمی‌گردیم و سپس با زمان مربوطه در جنوب به جلو می‌رویم.

بیا بید ده دقیقه استراحت کنیم.

رونویسی شده توسط آلیشیا مکدونالد  
تدوین: تند هیلدبرانت  
ویرایش نهایی توسط دکتر پری فیلیپس  
روایت مجدد توسط دکتر پری فیلیپس

